

و همچنین مشخصه های افراد سود برنده تحقق می پذیرد و به این ترتیب، می توان به بهترین نحو ممکن وضعیت افراد فقیر مناطق فقیرنشین را بررسی کرد.

حماس: از استراتژی مقاومت مسلحانه تا تشکیل کابینه

مریم السادات امیر شاه کرمی

پژوهشگر مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

جنبش مقاومت اسلامی که از آن با عنوان اختصاری حماس یاد می شود، در کنار دیگر نیروهای اسلامی و مبارز در فلسطین، سالهاست که مبارزه مسلحانه با اسرائیل را با خط مشی و هدف اصلی و اولیه نابودی اسرائیل دنبال کرده است. این جنبش که بعد از پیدایش، خود را به عنوان یکی از جناحهای اخوان المسلمین مصر در فلسطین معرفی کرد، مبارزات اخوانی ها در فلسطین را به منزله عمق تاریخی خود، تعریف نمود. حماس با تعریف اهداف، اصول و رویه های خود، از همان ابتدا نشان داد که یک جنبش مبارز مسلح است که می کوشد با بیرون راندن اشغالگران از سرزمینهای فلسطین، یک حکومتی اسلامی در این اراضی برقرار کند. آن گاه به آزادسازی همه سرزمین فلسطین پرداخته و جامعه فلسطینی را

اسلامی کند.

راه یافت و کابینه را ایجاد کرد. هر چند سران

حماس به کرات اعلام کرده اند که هدفشان از حضور در عرصه فعالیت‌های سیاسی فلسطین، تداوم مبارزه مسلحانه است و به هیچ وجه خط مشی تسلیحاتی خود را کنار نخواهند گذاشت، اما وجه مسلم و معین آن است که حماس با لحاظ داشتن مجموعه‌ای از عوامل و انگیزه‌ها و نیز به دلیل پاره‌ای از شرایط به وجود آمده، مصمم گشت با پیوستن به کاروان فعالان سیاسی، پیکره تصمیم‌گیری - حکومتی فلسطینی را در اختیار بگیرد. چنانچه پیش‌تر اشاره شد، هدف محوری این نوشتار بررسی و تحلیل مجموعه پارامترهایی است که استراتژی حماس را به بحث تشکیل کابینه سوق دادند. این پارامترها هر یک به میزانی تمایل و درک رهبران حماس را در قبال فرایند مشارکت سیاسی نشان می‌دهند. در حقیقت، هدف آن است که نشان داده شود حماس تحت چه شرایطی استراتژی جدید را پیش روی خود قرار داده است.

۱. حذف عنصر رهبر کاریزماتیک

یاسر عرفات، رییس سابق تشکیلات

حماس لازمه تحقق همه این اهداف را پیکار مسلحانه دانسته و بر آن اصرار ورزیده است. از سال ۱۹۸۷ تاکنون، حماس این رویه و مشی مسلحانه را حفظ کرده و آن را در راستای حفظ آرمان وحدت ملی جنبش تعریف نموده است. آنچه بعد از طی یک دوره پرفراز و نشیب از تاریخ مقاومت و مبارزه مسلحانه حماس امروزه چشمگیر شده اعلام آمادگی حماس برای شرکت در انتخابات پارلمانی فلسطین بود که برای دومین بار در ژانویه ۲۰۰۶ در حوزه‌های مختلف کرانه باختری، نوار غزه و قدس اشغالی برگزار شد. حماس که به دلیل مخالفت با روند حاکم بر موافقت‌نامه اسلو و جبری خواندن آن حاضر به مشارکت در دور اول انتخابات پارلمانی نشده بود، این بار با حضور قاطع نه تنها در انتخابات شرکت کرد، بلکه توانست با به دست آوردن حدود ۷۴ کرسی از ۱۳۲ کرسی پارلمان در نهایت دولت را تشکیل دهد. صرف نظر از مخالفت‌هایی که قبل و بعد از پیروزی حماس در انتخابات گریبان‌گیر آن شده بود و صرف نظر از فشارها و تهدیدهایی که بر آن وارد آمد، حماس بالاخره به پارلمان

خودگردان و جنبش فتح را می‌توان یک رهبر کاریزما دانست. وی در زمان حیاتش به مثابه یک نقطه محوری در میان جریانات و گروه‌های فعال فلسطینی به حساب می‌آمد و در زمان ریاستش علاوه بر تشکیلات و جنبش فتح، کنترل سازمان آزادی بخش فلسطین و همه امور را در دست داشت. عرفات در حقیقت با محوریت بخشیدن به عنصر وجودی خویش، عرصه را برای رقابت و فعالیت سایر گروه‌ها محدود کرده بود و همین امر موجب می‌شد که گروه‌هایی نظیر جهاد و حماس که اختلافات حدوداً دامنه‌داری از نظر نوع و چگونگی برخورد و مواجهه با اسرائیل - با فتح داشتند، به حاشیه رانده شوند. مرگ عرفات فرصتی پدیدار نمود که حماس نیز از فضای نسبتاً باز ایجاد شده بهره بردای کند. این فضای باز ایجاد شده، به مرور زمان باعث بروز اختلافاتی میان خود اعضا و رهبران جنبش فتح نیز گردید تا جایی که آنها را به رهبران نسل جدید و قدیم تقسیم نمود.

۲. جلوگیری از ایزوله شدن

تحت شرایط جدید ایجاد شده و به

دلیل آنکه فتح در یک فاصله زمانی بلندمدت از سال ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۰۵، توانسته بود سیطره خود را بر ارگانها، وزارت خانه‌ها، کابینه و پارلمان فلسطین گسترش بخشد، حماس احساس نمود صرف مبارزه مسلحانه و توسل به راهکاری نظامی، نخواهد توانست کار را از یک حد معین جلوتر ببرد. نتیجه این امر انزوای تدریجی حماس بود. این انزوا به واسطه افزایش فشارهای وارده از جانب اسرائیل، غرب و به ویژه آمریکا، به فعلیت بیشتری نزدیک می‌شد. از این رو حماس ناگزیر با پیوستن به پروسه فعالیت در عرصه سیاست و تصمیم‌گیری یک گام به جلو نهاد و اتهامات وارده به جنبش حماس، مبنی بر تروریست بودن این سازمان، حلقه این انزوا را بر حماس تنگ‌تر می‌کرد، بنابراین سران و رهبران جنبش حماس تصمیم گرفتند با ابراز تمایل به حضور در صحنه قدرت، با کاستن بار فشارها بروجبه بین‌المللی خود مهر تأیید بزنند. اینکه حماس تا چه میزان موفق شد تا به این هدف نایل آید به گذر زمان نیازمند است. تاکنون نشانه‌هایی مبنی بر اینکه غرب، آمریکا و اسرائیل دولت حماس را به عنوان دولتی بشناسند که دست از

راهکارهای نظامی و مسلحانه کشیده و به شیوه‌های دموکراتیک روی آورده باشد، مشاهده نشده است. رهبران و سخنگویان حماس نیز مکرر تأکید کرده‌اند که به هیچ وجه اسرائیل را به رسمیت نشناخته و با آن از در مذاکره وارد نخواهند شد. با این حال، اینکه حماس می‌کوشد به دیپلماسی روی آورد، نشان دهنده آن است که در ذهن رهبران این جنبش این داعیه وجود دارد که برای پرهیز از منزوی شدن ورود به ارگان‌سیسم تصمیم‌گیری حاکمیت امری اجتناب‌ناپذیر است.

۳. عقب‌نشینی اسرائیل از نوار غزه و کرانه باختری، یک برگ برنده

اجرای طرح عقب‌نشینی اسرائیل از شهرک‌های نوار غزه و چهار شهرک شمالی واقع در کرانه باختری توسط آریل شارون، یک بازتاب مهم داخلی جامعه فلسطینی داشت. این بازتاب همان افزایش محبوبیت گروه‌های مبارز، به ویژه حماس بود. فلسطینیان که سال‌های زیادی در انتظار آن بودند که خواسته‌های حقیقی‌شان توسط فتح و تشکیلات محقق شود و همچنان ناامید

ماجرای فلسطین را دنبال می‌کردند، با یک پیروزی و جهش باور نکرده‌ای مواجه شده بودند. از دیدگاه آنها، این عقب‌نشینی غزه مبارزه بی‌وقفه حماسی‌ها بود. این نگرش محبوبیت حماس را در میان ملت فلسطین افزایش داد و به این ترتیب، بستر مناسبی ایجاد کرد که به واسطه آن حماس از قدرت مانور بیشتری برخوردار شد، تا جایی که به اتکا همین پشتوانه خود را محق و نیز مکلف بر تکیه بر ارکان قدرتی دانست که برگرفته از حمایت‌های مردمی بود. نشانه آشکار این ادعا را می‌توان در نتایج آراء انتخابات پارلمانی فلسطین مشاهده کرد. اکثریت قریب به اتفاق شهروندان فلسطینی ساکن در نوار غزه به جنبش حماس رأی دادند. این امر حاکی از تمایل و نگرش مثبت به عنصر مبارزه جنبش حماس با اشغالگران بود.

۴. گسترش موج دموکراتیزاسیون منطقه‌ای و تأثیر آن بر جنبش‌های اسلامی

به مثابه گسترش موج دموکراتیزه کردن منطقه، جنبش‌ها و حرکت‌های اسلامی با استفاده از فضای ایجاد شده، توانسته‌اند فرصت بیشتری پیدا کنند تا در ساختارها و

ارکان قدرت نفوذ یابند. پیروزی اخوان المسلمین مصر که زادگاه و خاستگاه جنبش حماس نیز به شمار می آید و نیز پیروزی شیعیان در عراق و کسب اکثریت کرسیهای پارلمانی، درست در زمانی صورت گرفت که حماس خود را آماده شرکت در انتخابات می کرد. در این فضا، حماس با خاستگاه ایدئولوژیک مذهبی ای که داشت، کوشید با استفاده از فرصت پیش رو، از نتیجه جریان دموکراسی در خاورمیانه استفاده کند. این جریان به حماس فرصت حضور در انتخابات را اعطا کرد. این فرصت حضور را در موضع گیریهای غرب و آمریکا می توان مشاهده کرد. هر چند در بدو امر در حالت کلی، آمریکا و غرب حضور حماس در فرایند مشارکت سیاسی را منوط به خلع سلاح این جنبش و به رسمیت شناختن اسرائیل ساخته و بارها بر آن تأکید نموده بودند. اما به ناچار و براساس آنچه حاکمیت دموکراسی بر فضای انتخاباتی خوانده می شود، نفس حضور حماس به عنوان یک فعال مشارکت کننده در جریان انتخابات را زیر سؤال نبرد. این وضعیت یک امتیاز مثبت برای حماس به حساب می آمد تا از طریق آن قدرت خود را

نهادینه کرده و سازماندهی نماید. لازمه این سازماندهی، امکان حضور در سیستم قدرت و تصمیم گیری بود.

۵. انشقاق میان اعضای فتح و بهره برداری حماس

همان گونه که ذکر شد، مرگ عرفات باعث شد شکاف میان اعضا و رهبران فتح، مشهودتر شود. این شکاف، بیشتر به دلیل آن پیش آمد که رهبران نسل قدیم و نسل جدید فتح بر سر راهکارهای مدیریت و رهبری جنبش و نیز تشکیلات خودگردان، با مشکلات عدیده ای روبه رو شده بودند که در نهایت این مشکلات آنها را به سمت و سوی انشقاق و تجزیه کشانید. انشقاقی که نتیجه آن دو دستگی و گاه چند دستگی میان رهبران جنبش شد. رهبران نسل قدیم غالباً، پیش کسوتها را به سستی در اداره امور متهم کرده و آنها را به دلیل عدم استواری در مواضعشان در مقابل اسرائیل، سرزنش می کردند. نتیجه طبیعی چنین دیدگاهی آن شد که رهبران جنبش با نزدیک شدن به زمان برگزاری انتخابات پارلمانی ۲۰۰۶ فلسطین، نتوانستند دیدگاههای خود را به

یکدیگر نزدیک کنند و در نتیجه بیشتر و بیشتر فاصله گرفتند. بروز بی‌نظمی و اختلاف عمیق میان اعضای فتح باعث از هم گسیختگی جنبش شد، تا جایی که در آستانه انتخابات نتوانستند یک فهرست مشترک ارائه دهند. حضور مستقل برخی از کاندیداهای فتحی به این اختلاف بیشتر دامن زد. سلام فیاض، وزیر امور اقتصادی کابینه ابومازن با حزب «راه سوم» از فتح فاصله گرفت و مصطفی برنوش با جبهه ملی ائتلاف کرد. احمد سعادت، جمیل مجد لاوی و حنان غراوی از انحصار برجسته فتح نیز، هریک طریقی جداگانه پیش گرفتند. بخش دیگر این اختلافات، چنانچه اشاره شد، به روی کار آمدن نسل جوانی باز می‌گردد که پایبندی چندانی به شیوه‌های محافظه‌کارانه رهبران قدیمی جنبش نداشتند. دقیقاً به دلیل همین اختلاف بود که فتح از برگزاری کنگره ششم خود باز مانده و این در حالی بود که کنگره پنجم جنبش فتح ۱۵ سال قبل در تونس برگزار شده بود. نسل جوان فتح بر این باور بود که جنبش باید دست از انحصار طلبی و بلوکه کردن قدرت در درون فتح برداشته و به فکر بازنگری در رفتارهای

سیاسی خود و بهبود روابط سران جنبش با اعضای گردانهای شهدای الاقصی باشند. به دلیل همین اختلاف و شکاف بود که حدود ۴۰۰ تن از اعضای فتح در یک اقدام دسته‌جمعی استعفا دادند و این امر باعث افزایش شکاف نسلها در جنبش شد. اکثر استعفا دهندگان از اعضای لایه‌های میانی فتح در نوار غزه و کرانه باختری بودند. آنها دلیل اصلی اقدام خود را فرسودگی درونی فتح عنوان می‌کردند و اینکه فتح موضع مشخص و روشنی در قبال مسایلی چون «اشغالگری» و «مذاکره با اسرائیل» ندارد. آنها همچنین خواستار انجام پاره‌ای از اصلاحات در درون جنبش شده بودند. این حادثه زنگ خطری برای جنبش به حساب می‌آمد، چنانچه باعث افزایش تضادهای درونی فتح گردید. با چنین جوی، دور از انتظار بود که حماس از خلاء عمیق به وجود آمده در میان اعضای جنبش فتح بهره‌جوید و در نهایت بازی را به نفع خود تمام کند.

۶. نقاط قوت حماس در مقابل نقاط ضعف

فتح

واقعیت آن است که حماس تفاوت‌های

فراوانی با فتح دارد و به دلیل همین تفاوتها که نقاط قوت این جنبش نیز به حساب می‌آیند، آن را به این شرح که در تقابل نقاط ضعف فتح قرار دارند:

۱. حماس سابقه پاک، روشن و پسندیده‌ای در نزد فلسطینیان دارد، حال آنکه فتح تجربه حدود ۱۵ سال حکومت بر فلسطینیان را پشت سرگذاشته و به واسطه فساد، ضعف و ناتوانی نتوانست کاری از پیش ببرد. پاک دستی و پاکدامنی حماس و پیروزی که در عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه به دست آورد، در مقابل شکستی که فتح در جریان این ۱۵ سال به بار آورده بود، یک نقطه قوت برای حماس به حساب می‌آید.

۲. صرف نظر از استقرار رهبری حماس در دمشق، هسته اصلی این جنبش در سرزمین فلسطین حضور داشته و به مبارزات دامنه دار خود ادامه داده است حال آنکه فتح و پیش از آن سازمان آزادی بخش فلسطین در نقاط مختلف شعبه داشت و این مسئله باعث افزایش میان مرکز فعالیت ساف و سرزمین اشغالی فلسطین شد.

۳. حماس از بدو تشکیل تاکنون، راهبرد مشخص و واحدی را در قبال

اشغالگران دنبال کرده است. حال آنکه فتح در مقاطع مختلف، امتیازات متعدد و گوناگونی را به اسرائیل داده است.

۴. فتح و سازمان آزادی بخش فلسطین به دلیل اتحادیه‌هایی که با دیگر کشورها بستند، به ناچار با واکنشهایی از جانب برخی گروههای داخلی آن کشورها مواجه شد و در نتیجه برای پاسخگویی به این اختلافات خود نیز در امور کشورهای مزبور دخالت کرد. اما حماس از ائتلاف با کشورهای دیگر خودداری ورزید - صرف نظر از ایران و گاه سوریه - و توانست روابط خود را با همه کشورها به جز کشورهای متخاصم به ویژه غرب در رأس آن آمریکا در یک سطح نگه دارد.

۵. حماس به هیچ وجه میان خواسته‌های فلسطینیان و منافع خود تفکیک و افتراقی قایل نیست حال آنکه فتح در مقاطعی آرمانهای ملت فلسطین را نادیده گرفت.

حال با تشریح شرایط و علل حضور و به تبع آن پیروزی حماس در دور دوم انتخابات پارلمانی فلسطین بی ربط نیست که ضرورتهای مطرح در دولت حماس نیز تشریح

شود. در کنار این ضرورتها موانع پیش روی حماس نیز شمرده خواهد شد. حماس در شرایطی دست به تشکیل دولت زده است که دولت پیشین حجم انبوهی از مشکلات را برای دولت آینده به ارث گذاشته و علاوه بر این موجی از بی اعتمادی و ناخرسندی را نیز به همراه داشته است. بنابراین از ضرورت‌های اولیه و بنیادین دولت حماس، رفع مشکلات مردم می باشد، که به تبع افزایش میزان بیکاری و رشد فزاینده فقر گریبانگیر مردم شده است. در حوزه دیگر، حماس می بایست پیوندها و مناسبات دوجانبه خود را با کشورهای دیگر مستحکم کند. با توجه به فشار مضاعفی که از جانب غرب به ویژه آمریکا و نیز اسرائیل بر حماس وارد است، حماس ناگزیر است تا دایره روابط خویش را به طور فزاینده و روز افزون با دیگر کشورها گسترش دهد. این امر تبعات مثبتی برای حماس به دنبال خواهد آورد. تعامل با نظام جهانی و جلوگیری از انزوا و برخورداری از حمایت نظام بین المللی از لحاظ مادی و معنوی از جمله تبعات مثبت این گسترش مناسبات دیپلماتیک است. دیدار رهبران حماس از کشورهایی چون ونزوئلا، روسیه و

ترکیه در راستای گشایش این حلقه تنگ تحمیلی است. یکی دیگر از ضرورت‌های مطرح در دولت حماس، ایجاد دولت پاک و مقید به اقدامات شفاف است. به این منظور حماس می بایست برنامه عملی ای تدوین کند که در آن ریشه کنی فساد اداری، به خصوص در بدنه حاکمیت جایگاه ویژه ای داشته باشد. به این منظور استفاده از نیروهای سیاسی دیگر و عدم حذف آنها، باید در اولویت‌های کاری حماس قرار گیرد.

فهم عمیق و درست حماس از ضرورت‌های پیش روی آن، این امکان را فراهم می کند تا چالش‌ها و تهدیدهای فرا روی خویش را نیز شناسایی و نحوه برخورد خویش را با این چالش‌ها ارزیابی کند. به طور عمده، حماس با دو چالش اساسی روبه رو است که یکی جنبه داخلی داشته و دیگری چالش است که از مد نظر بیرونی لحاظ می شود. چالش درونی حماس، عبارت است از: پارادوکس برخاسته از تداوم منطق انقلابی از یک سو، و پیش گرفتن منطق جدید دیگر. از منظر چالش پیش گفته حماس یا باید شیوه مبارزه مسلحانه را ادامه دهد و به هیچ مصالحه ای تن ندهد و یا آنکه با پیش روی

تأثیر حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بر شیوه‌های مطالعه اسلام و جنبشهای اسلامی

حسین توفیق ابراهیم

استاد دانشگاه قاهره

ترجمه شهیدا محمدی

به طور حتم حملاتی که در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ علیه ایالات متحده آمریکا صورت گرفت و بازتابی که این حملات داشت، این مسئله را تبدیل به صحنه اصلی کنش و واکنش میان اسلام و سیاست در جهان غرب کرد از جمله اینکه: حمله‌های تبلیغاتی غرب به طور عام و ایالات متحده به طور خاص اسلام و مسلمانان را هدف قرار داد و آزارها و تجاوزهایی که علیه گروههای اسلامی در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی در قبال غرب از سوی کشورهای عربی و اسلامی نقش داشت. ایالات متحده عملاً بسیاری از نظامهای عربی را تحت فشار قرار داد تا به سرکوب احزاب اسلامی قانونی که گاه در پارلمانهای این کشورها نماینده دارند، مثل حزب الله لبنان،

قرار دادن راهکار جدید از حجم فعالیتهای نظامی خود کاسته و از ابزارهای دیپلماتیک بیشتری بهره بگیرد. دومین چالش، جلب حمایت از نظر نظام بین الملل است. بدیهی است حماس به واسطه پذیرش مسئولیت دولتمداری، مسئولان تأمین هزینه پرداختها، ارایه خدمات اجتماعی و تأمین بودجه است و همه این موارد بدون بهره از کمکهای مالی و سیاسی نظام بین الملل غیر ممکن و حداقل دشوار به نظر می‌رسد. حماس در حال حاضر فاقد ظرفیتهای لازم در حد دولتی است که بتواند خود را از حساسیتهای بین المللی رهایی بخشد و برخواسته‌ها و معنویات خویش پافشاری کند. عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه و واگذاری یک منطقه کوچک اما پر جمعیت به دولت فلسطین که ارتباطی هم با جهان خارج ندارد، نیازمند وجود مدیریتی کارآمد و لایق است که بتواند مشکلات ساکنین آن را حل و فصل کند. مدیریت حماس دولتی که فاقد بنیادهای لازم است از عهده رفع این موانع برنمی‌آید. این چالش عمده یعنی چگونگی تعامل با نظام بین المللی، حماس را در یک پروسه سعی و خطا وارد کرده و آن را در وضعیت پیچیده‌ای قرار داده است.